

نیچه فیلسوفی است که کمتر مورد مطالعه و شناسائی قرار گرفته و گاهی نیز افکار و عقایدش را غیر از آنچه هست جلوه داده اند. در بحث فشرده و جالبزیر افکار نیچه تا حدودی معرفی میشود اما این بحث نشانه آن نیست که ما با تعمیم همه افکار فلسفی نیچه و استنتاج از آن هم آهنگی داریم.

« اندیشه و هنر »

نیچه متفکر بی هنگام

« بشریت در کار گسترش بسوی برتری و توفیق ، بسوی چیزی نیرومندتر، در مراتب بسیار والاتی که امروزه تصور میکنند نیست. » تشرقی و پیشرفت « چیزی نیست جز خیال باقی عصر تجدد، جز وهم دروغین که از لحاظ ارزش اروپائی کنونیش در درجات پست تری از ارزش اروپائی دوره نسانس قرار گرفته است. چنین نیست که بسط و توسعه الزاماً احیاء و برآمدن و نیرومند شدن را برساند. اما بر خلاف، حاصل و نتیجه پر دوام حوادثی که جدا از هم در نقاط مختلف زمین و در میان تمدنهای جورا جور در دست تکوینند، ضرورت در واقع همین جریانات و حوادثند که تصور بر مشق و نمونه برتر، تصور چیزی را که رابطه اش با بشریت، نوع ابر مردان را میسازد، میسر می گرداند در این چنین حوادث تقدیر ، حصول تقایح بزرگ هماره ممکن بوده است و شاید برای همیشه ممکن باشد. در شرایط خاص اینگونه حوادث فرخنده و همایون را همه نژادها و قبایل و اقوام میتوانند بسازند. »

نیچه: « دجال »

قریب شصت سال پیش نیچه متفکر آلمانی ، پس از عمری تکاپوی ذهنی و مجاهده در اندیشه ، بسن ۵۶ در یکی از شهرهای آلمان ، دلیر و آرام در گذشت . با مرگ وی اندوه و تأثر معدودی همراه بود چه روی براهی بسیاری داشت که از طعن گفتار و نیش قلمش بجان آمده بودند . آگاه بنا بر ادبهای روزگار و مقتحم بمعارک ایام ، نیچه در فعالیت پر دامنه کار فلسفی خویش مجال هر گونه مماشات و طفره خاطر پسند را از میانداران گود

بر گرفته بود. حرافت بامبارزی دست بسلاح و چالاک بر حرب چون وی که نه دل در گرو طبع آشنا داشت و نه باک از سگال پر کینه خصم، رعبی در دلها انداخته بود که هنوز آثارش بوضوح بصورت تحریریم کتابهای وی و تکفیر خود او در سراسر جهان مسیحی کاتولیک نمودار است. اندیشه قاطع و روشنگر او محتوی فکر آدمی را که از دیر باز در فرمهای فلسفی، دینی، هنری و علمی تقلا میکرده و سرانجام بصورت جهان بینی رنجور و تصور سرخورده از حیات نابسامان جامعه امروزین بر وز پذیرفته است، بجلادت تمام بر محک نیار سر نوشت و اراده هستی مرورداده و زرناب را از سکه قلب بازشناسانده است. اینگونه آزمون و تقویم با تلاشی پایدار از لحاظ بر آورد ارزشها و بدست دادن معیاری نو در زمینه نمودهای گوناگون حیات آدمی بر بستر پر نشیب و فراز عقاید خرافی و رسوم گدامنشانه توده ها که از جانب گروهها و اصناف سرد مدار حمایت و اغوا عمی شد، از آغاز جوانی نیچه طغیان کرد و سیلان مقارن با مرگ وی بظاهر آرام گشت. وی در انتقاد صریح و بی ملاحظه اش، جهان برداشته آدمیان را در هیئت کلی و جامع خود تمدن وزن و بر آورد میکند و از آن میان اساس کژ و کهنه را می نمایاند. مراد وی از اجتهادی چنین آموزنده همانا بیداری نیروهای غنوده و هدایت نسل های جوان بسوی زندگانی پر تب و تاب آفرینندگی است. در سخن وی دو گونه موضوع باد و ارزش جدا، یکی بررسی و انتقاد در کلیه فعالیت های اعم و سبکتر آدمی از گفتار و نشست و برخاست و نظم در کار و کسب و معاش گرفته تا معارف و هنرها و علوم که وجه بارز حیات در مراحل اخص و سنگین تر است! و دیگری ژرف بینی و پژوهش در علم اخلاق و دانش بر مراد غائی فلسفه حیات بشیوه ای دل انگیز اما ملتهب و سهمناک در آمیزه ای هم آهنگ و خوشنوا مطرح بحث است. در این تلفیق آدمی را از مراحل متعارف، در عادی ترین تظاهرات زندگی دنبال میکند و بسوی مراتب عالی و شامخ سوق می دهد تا سرانجام او را بر صدر کائنات همچون فرمانروای مطلق روزگار مینشانند. قصد نیچه در اینجا بر آنست که نژاد جوان را با اساس و اصول زندگانی صحیح آشنا کند تا وی بتواند در بر آوردن و

ارتفاع بنای عظیم و پر شکوه جهان نو و نظام بدیعیش شایستگی و کفایت خود را بمنصه ظهور برساند. نیچه هرگز نمی خواهد از نابودی و نیستی اقوام پیر و فرتوت جلو گیری بکند او بالکل منکر چنین نظریه است و میانه ای با انفاق و خیرات و مبرات هم ندارد. در کتاب « اراده معطوف بسلطه^۱ » میگوید: « فساد و گسبختگی و ضایعه فی نفسه در خوردن کوهش نیستند، بلکه بهره ضروری و فزونی حیاتند. نمودهای انحطاط بهمان میزان لازم است که شکفتگی و ترقی آن و عقل در اینجا حقوق و برام محفوظ می داند. شرم آور است که تئوریسین های اجتماع می پذیرند که میتوان کیفیات و شرایط اجتماعی بوجود آورد که از شیوع و بسط فساد، بیماری، جنایت، فحشاء و فلاکت جلو گیری بکند. اینکار یعنی محکوم کردن زندگی... هر جامعه مختار نیست که همیشه جوان بماند. حتی در زمان و لحظات شکفتگی و طراوتش نیز دو چار ضایعه میشود. بهمان اندازه که با حرارت و انرژی بیشتری توسعه مییابد بهمان اندازه در انحراف و تباهی فرو میرود و بهمان نسبت بسقوط نزدیک میشود. بساط چینی و تشکیلات سازی نه از پیری و کهنگی مانع میشوند و نه از عیب و فساد... و اریزی ژاد^۲ نخستین اصل! آنچه را که تا کنون علت تباهی نسل میدانستند فی الواقع صرفاً معلول و نتیجه آنست. انحطاط و آثارش از این قرارند: عیب و فساد، کارا کتر معیوب بیماری، - بیمار خوئی، جنایت، تبهکاری، عز و بت - نازائی، ایستریسم - سستی ازاده - الکلیسم، بدبینی و هرج و مرج. »

بیافتن اسباب و بواعث انحطاط اقوام و علل گریز جوامع از شئون و سنن شامخ و خلاق باغوش ادا و اطوارهای مخرب و خانمان بر انداز مذهب « اوراد و دعا » و تمدنی که آدمی پهلوان را بکام ازدهائی خود فرو کشیده است، نیچه بسان عقاب، چیره و تیز نگر، از اوج ما را بنظاره میگیرد و خفایای دل و اعماق جان آدمی را میکاود و نکات مظلم آنرا در پرتو اندیشه تابناکش روشنی می بخشد. چشمان پر نهیب و نوازشگر نیچه مامن ناب ترین رنجها و

(۱) بآلمانی Der Wille zur Macht

و بفرانسه La Volonté de Puissance

(۲) Dégénérescence

کشش هاست. اگر سخن وی حاملی چنین آتشین نمیداشت، میشد از خلاش نیچه مهرجو و شفیق را بسهولت دریافت. درون جوشن پولادین سخن وی سینه‌ای فراخ و جوشان از صفا و خلوص، اما متهور و پر دل جای دارد. برای کسانی که از راز باخبرند عبور از این حائط بشیوه استیسناس و همدلی ممکن است. مخالفین نیچه سه تیره‌اند: تیره اول کتاب خوانست و نیچه را دیوانه میدانند، تیره دوم سروکارش با او را دوا دعیه و طلسم است با مال نیچه را ملحد میگویند. این تیره سوم آنکاره است و نیچه را هم دیوانه و هم ملحد میشناسد چون هم اهل کتاب است و هم اهل دعا! اما این حکمی است که کمتر آزاد مرد جهان پرداز از آن بر کنار مانده است. میگویند نیچه يك بار از اسب بزیر در افتاد و آسیب دیده، به دیسانتری مبتلاء شده و مدتی هم در آسایشگاه بستری بوده، پس دیوانه‌ایست که ترهاتی چند بهم بافته و جنجالی پیا ساخته است. عجب است گویا غیر دیوانه‌ها، پس لا بد یعنی عقلا و خردمندان، آنها می‌هستند که این تصادفات بر ایشان روی نداده و بالاخص با غتشاش روانی دوچار نگشته‌اند که با آسایشگاه بروند! عقلا یعنی اینهمه توده‌های همه جا ولو که نیچه بلفظی خاص از آنها نام میبرد.

آن لفظ همج الرعاع (۱) است که در مفهوم وسیع خود از نظر نیچه قسمت اعظم مقرون به تمام موجودی اصناف و گروه‌ها را در بردارد: کارگر و رمال و شعبده باز و نقال و سیاستچی و تردست و روزنامه نویس و آزادیخواه و فرهنگ ساز و عالم و هنرمند و شاعر. در باره این آخرین میگوید: «... از این شعر اخسته شده‌ام که از قدیم و جدید یکسره برای من سطحی چون دریای خشکیده‌اند» (۲) نیچه اعتنائی به ظروف خوش ظاهر و رازدار و مزدور که بیننده را به برچسب مقلوب میفریبند ندارد، و با اولین نظر خر را در پوست شیر می‌شناسد! وقتی محتوی يك قالب دانشمند ماب سورچی باشد برای نیچه سورچی است و بس، اما چه بسا که در پس چهره يك سورچی بصیرت و رایت دانشمندان می‌بینند، همج الرعاع این خصوصیات را دارد: در راه رفتن شلنگ تخته میندازد، در گفتار دریدگی و بد گوئی میداند، در خوراک

(۱) با آلمانی *Das Gesindel* و بفرانسه *La canaille*

(۲) از کتاب چنین گفت زرتشت

کثیف و پر خور و در رفتار و کردار هرزه و ولنگار است اما دیوانه نیست ! جنون و این خصائل ! او شگفتی را بدیده حقد و حسد مینگرد و آنرا جنون می خواند. آنچه از زندگانی آلوده و محدود و بنخیل او پافرانهد بالضروره ، برایش غیر عادیست و آنچه عادی نباشد یقیناً جنون است ! مگس بیمقدار نیز جولان سیمرغی را جنون محض میداند .

توده که بنا بر نیچه یعنی گله حتی اگر گله یزشکان و ادباء باشد، افراد را به دو گروه عاقل و دیوانه تقسیم میکند و حساب و کتاب همه را بهمین سادگی جمع میزند و می بندد . بر این فرض حسن عاقل است و حسین جاهل. اما تکلیف سومی مثل خیام چیست؟ اینجاست که گله سفسطه میکند یا بچاک میزند. اما نیچه بر تر از این دو گروه یعنی خارق العاده بود چنانکه بتپون ، داوینچی و کپرنیک بودند و حافظ و مولوی و خیام هم. زندگانی نیچه در انزوا ، و تنهایی گذشت . اما او بر همه جا و بر همه کس محیط و ناظر بود . جولان سیمرغ داشت و دید عقاب : از فرط شور و وسعت نظر چه بسا که در جزئیات گفتارش تناقض رویداده اما میدانیم که آثار بزرگان ما نیز ازین صبغه برخوردار است سخنان وی سراسر پارادوگی یعنی شگفتی و اعجاب است. چه بی خبرند آنها که با مزاج مسبوق به حزم سقراطی یا اندیشه دست آموز را سیونالیسم یا منش عقیم صوفیانه بسراغ نیچه میروند . نیچه چون حکیم چینی عمیق و خبیرو و مانند جنگجوی و ایکینگی بی محابا و پسان کوهنورد نیپالی غیور و پرتاب است. او « صیادی بلاجو » ، سرداری سلحشور و ناخدائی بی پرواست . در حوزه فرمانروائی وی باید هوشیار و فرمانبردار و کار ساز بود نه منفعل و بی حاصل. هزیمت و انهدام یعنی قرار و سکون بودائی در پستوی خانه ، اما پیروزی و ظفر یعنی حرکت و روش و کوشش جهد بصلابت و سطوت، تعبیر این متفکر بی هنگام و بی زمان (۱) از حیات ارزنده و بارور، اینگونه اراده معطوف بسلطه است . نیچه در دریای متلاطم و هولناک هستی میکوشد تا آدمی را برسفینه جان بر سامان و دیار در خود مردان برتر پیش براند، آنجا که سچایا و ملکات آدمی در کمال اعتلای خویش از مرز نیکی و بدی می گذرد و « بعالم بی رنگی (۲) » پا می نهد جهان بی رنگی جهان اراده و نیروست و موطن

(۱) بآلمانی Unzeitgemässer و بفرانسه Inactuel نامی

است که نیچه بخود داده است که مراد فراروی و تجاوز از عصر و زمان از نظر دید و اندیشه باشد.

(۲) عالم بیرنگی نامگذاری دومیست از دکنر هوشیار بر کتاب « آفسوی نیک و بد »

ابر مردان .

سخن نیچه از دولحاظ غامض و دشوار است هم از نظر محتوی و هم از نظر بیان که مملو است از استعاره و تمثیل و کنایه و تعریض. بهر حال باید آنرا بدقت و احتیاط خواند. فلاسفه در تردیدند که وی را از خود بدانند چه بیانش علمی نیست. شعرانیز او را از خود نمی شناسند چه سخنش از قید قرار دادهای شعری خارج است. اما این تردید آمیخته به حیرت نیست ناشی از عظمت نیچه. در واقع نیچه هم فیلسوف است و هم شاعر. فیلسوف از آنرو که با دانشی انبوه و مایه ای سزاوار بر وجوه گوناگون روزگار و هستی، فارغ از هر گونه شائبه غرض، نظر تحقیق و مسئول دارد و شاعر از آنرو که در بیان تأثرات و جلوه های خیال از دامنه دل تا تارک آسمان بمهارت و رقت شاعرانه سخن میگوید. ابهامی که گاه در آثار نیچه مشاهده میشود ثمره همین اختلاط و آمیزه شهیدناک است. اما نیچه پیش از آنکه فیلسوف یا شاعر بمعنای خاص آن باشد سخنور است. سخنوری که گفتنیها را میگوید نه باب دل شنونده بیغم و خیال. وی از صدر تالار بدو بر گروه شنونده ها چشم میدوزد، ایشان را ورنه انداز میکند و سپس بیانگ رسای خویش و لوله سرمی دهد. سخن وی با حمله بگروهها اعم از عوام و خواص آغاز میشود و در همان یورش اول نقاب از چهره ایشان بر میگیرد و در سواشان میکند. این توده ها و گروهها که برای نیچه یعنی انبانهای جاننداری که در مسیر تعقل یکنواخت و مشابه، مدام دست و پا میزنند و نشخوار می کنند، با چشمان بی فروغ و گوشهای سنگین و دراز با بلاهت تمام رو بوی می گردانند تا مگر چیزی باب طبعشان از وی بینند و بشنوند. چون فهم گفته های نیچه برای آنها مشکل است مدتها با انتظار سخنی هر زو هزل می نشینند. اما این انتظار سفیهانه نه تنها توفیق حصول براد ندارد بلکه بزودی به بیچارگی و درماندگی تحویل می شود. خدنگ نگاه و قاروبانک پرتین نیچه چشمها را میزند و گوشها را میآزارد. گروه که بقای وجود خویش را بر جرثومه اتحاد و اتفاق گوسفندوار می داند، از نگاه شرربار وی که فرد را بسوی آتش درون و انضباط روان می خواند وحشت و پرهیز می کند و برای حفظ و

صیانت خویش گربه‌وار به مخالفت برمی‌خیزد، نه چون جنگاور شیردل
 تعبیری که در دوره استیلای رایش سوم در آلمان از افکار نیچه
 شد و بنا بر مزاج آلمانی بصورت ایده نولوژی در آمد و از آن مجری باذهان
 دیگر اروپائیان، و بخصوص امریکائیان راه یافت بی‌شبهت به شکل و
 شمایل نیست که وسیله تجسم عقاید مولوی و حافظ و خیام در پاتق‌ها و میان
 جمع انتلکتول‌های خودمان شده است. نیچه خود می‌گوید که کتاب
 «اراده معطوف بسلطه» وی عرصه قوام و دوام تفکر است چنانکه قصد خود
 او از نوشتن این کتاب اراده بسوی سلطه بوده است. وی خوب میدانست که
 نظریات بفرنج و عظیم‌وی در ماهه اندک و خام شعور توده‌ها امکان حل و هضم
 ندارد، بهمین سبب اثر معروف خود «چنین گفت زردشت» را که در واقع
 پنداری برای تعالی بشریت در غایت فوران و امعان انسانیت، بنام دوم «کتابی
 برای همه کس و هیچکس (۷)» نامیده است.

زمینه کارسازی عقاید نیچه بر سراسر پهنه زمین گسترده است. طرح
 وی خاص این قرن یا چند قرن بعد نیست بلکه الگوی حیات آیندگان است.
 جامعه کنونی «بنا بر این» باید از هم اکنون دست بکار شود. پاداشی در کار نیست.
 سازندگان بل‌راه را برای فرزندان خود هم‌وار می‌کنند، هر که خود را ازین
 کوشش معذور بداند و سر باز زند محکوم بقنایست. مردان واقعی آنهاست
 که برای خود و فرزندان زیست می‌کنند نه بامید ثواب و آباء و اجداد

آرامش دوستدار